

سبک‌های معنوی کودکان در شناخت خداوند: یک پژوهش کیفی

محمدحسین خانی^۱، بتول طامه^۲

تاریخ وصول: ۹۴/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۱۵

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی سبک‌های معنوی کودکان در شناخت خداوند می‌باشد. مرور پیشینه پژوهشی نشان داد که تاکنون در این رابطه، پژوهشی در ایران صورت نگرفته است. برای رسیدن به این هدف، از پژوهش کیفی با رویکرد تلفیقی استفاده شد. جامعه هدف این پژوهش کلیه دانش آموزان دختر مقطع ابتدایی پایه سوم تا ششم تهران بودند و تعداد نمونه ۲۰ نفر از این جامعه بود که از طریق نمونه‌گیری از نوع هدفمند انتخاب شدند. روش‌های جمع‌آوری اطلاعات کیفی، شامل مصاحبه با کودک، مصاحبه با والدینش و نقاشی می‌شد. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوایی استفاده شد و نتایج نشان داد که در کودکان چهار سبک برای شناخت خداوند وجود دارد که عبارتند از روش کلمه‌محور، روش عمل‌محور، روش احساس‌محور و روش نماد‌محور. در مجموع می‌توان گفت که کودکان دارای سبک‌های ترجیحی متفاوتی در شناخت خداوند هستند که با این وجود، در بین تنوع‌های گسترده‌ی آن‌ها می‌توان چهار روش اصلی را شناسایی کرد.

واژگان کلیدی: سبک معنوی، شناخت خداوند، کودکان.

مقدمه

امروزه، کودکان ما در سپهر بی‌کران اطلاعات و ارتباطات، و در معرض پیام‌های بی‌شمار دینی قرار دارند که این مسئله، هشیاری درباره‌ی این مخاطبان کم‌سن و سال را وظیفه‌ای انکارناپذیر می‌سازد. یکی از مباحثی که دست‌اندرکاران حوزه‌ی تعلیم و تربیت باید به‌طور گسترده با آن آشنایی پیدا کنند، نحوه‌ی استنباط کودکان در سنین مختلف، از موضوعات و

۱. کارشناس ارشد روان‌شناسی تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی khani1367@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری روان‌شناسی تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، mina_tammeh@yahoo.com

مفاهیم دینی است. به یقین، شالوده تفکر دینی آنان را می توان در همین مفاهیم و برداشت های گوناگون جست و جو کرد. اگر در صدد هستیم تا پیام رسانی مذهبی، متناسب با ویژگی های دانش آموز را برنامه ریزی کنیم، ناچاریم در دنیای کودکان آنان گام نهاده، از دید آنها به معارف دینی بنگریم (باهنر، ۱۳۸۷).

کودک فطرتی خدا آشنا دارد و مبانی بسیاری از باورهای مذهبی در درون او هست که با اندک تذکری از والدین و مربیان و با یافتن مصداق هایی در جهان خارج می کوشد آن را بپذیرد و خود را با آن تطابق دهد. شکی نیست که معنی و مفهوم مذهب و تعالیم آن بسیار، و در برگیرنده ی همه جوانب حیات انسان است. ولی کودک از مذهب آن چیزی را می پذیرد که متناسب با خواسته های او و مبتنی بر مشاهدات، تجارب و یافته های شخصی اوست. به تدریج که رشد کودک بیشتر می شود و آگاهی هایی پیدا می کند دامنه ارتباط او با مذهب بیشتر شده و موجبات پیدایش حالاتی در کودک می شود که می توان آن را حالات مذهبی خواند. حالاتی که در غالب موارد تجلیات آن در سنین هفت یا هشت سالگی به چشم می خورد (طلاتیان، ۱۳۸۹).

معرفت و شناخت خدا در آموزه های دینی جایگاه ویژه ای دارد و ابواب مفصلی را در متون روایی به خود اختصاص داده و به عنوان اول دین بیان شده است (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۳). همچنین از شناخت الهی به عنوان اول عبادت نیز یاد شده و کمال شناخت در معرفت حضرت حق است (خوانساری، ۱۳۷۳).

سال های اولیه کودکی فرصتی استثنایی برای ایجاد چهارچوبی معنوی در کودک می باشد. در این دوره کودکان بیشترین آمادگی را برای فراگیری اطلاعات مذهبی دارند. این امر وظیفه والدین را در این دوره حساس تر می سازد. بنابراین آگاهی از سبک های شناخت خداوند در کودکان، می تواند نقشی کلیدی برای والدین داشته باشد و فرآیند آموزش مفهوم خداوند را برای آنان تسهیل سازد (ترنت، اسبورن و برونر^۱، ۲۰۰۳). بدیهی است که هر چقدر کودکان با مفهوم خداوند بیشتر آشنا باشند آنان برای کنار آمدن با چالش های زندگی آماده تر خواهند بود (برایس^۲، ۲۰۰۸). در این رابطه بیل برایت^۳ معتقد است تمام مشکلات انسان را می توان در عدم درک صحیح خداوند ردیابی کرد. بنابراین او

1. Trent, Osborne & Bruner
2. Brice
3. Bright

معتقد است ساخت مفهوم خداوند در کودکان امروز می‌تواند آن‌ها را برای دنیای چالش‌آلود فردا آماده سازد (برایت، ۲۰۰۷).

در قلمرو نظری می‌توان گفت که در قرن هفدهم و هجدهم میلادی، زمینه برای ایجاد یک تحول عظیم در دیدگاه و فلسفه آموزش و پرورش به وجود آمد. افکار و نظرات نافذ و ارزشمند متفکران و مربیان چون کمینوس و روسو در تعلیم و تربیت، انقلابی را همانند انقلابی که ریاضیدان و منجم معروف، کپرنیک در علم نجوم به وجود آورد، پدیدار نمود. این تحول که به انقلاب کپرنیکی در تعلیم و تربیت معروف است، توجه مربیان را از انتقال دادن دانش آن‌ها به صورت حفظ کردن طوطی‌وار مطالب و انباشتن ذهن شاگردان با اطلاعات خشک کتابی و مطالب زائد و دروس کهنه به سوی طبیعت و ماهیت یادگیرنده و لزوم توجه به استعدادها، علاقه‌ها و توانش‌هایش معطوف نمود. این انقلاب در حقیقت نقطه عطفی در تعلیم و تربیت به وجود آورد و راه را برای تنظیم برنامه‌های آموزشی و مواد درسی منطبق با طبیعت کودک، ماهیت و نیازها و احتیاجات او هموار نمود (خادمی، ۱۳۷۰). بر این اساس در زمینه‌ی رشد تفکر دینی کودکان کارهای متعددی صورت پذیرفت. از جمله آثار کلاسیک می‌توان به تحقیق سال ۱۹۲۹ میلادی ژان پیاژه با عنوان «چگونگی تفکر کودکان درباره جهان»^۱ و تحقیق سال ۱۹۳۰ میلادی در مسئله‌ی «جاندارپنداری»^۲، نظریه هارمس^۳ (۱۹۴۴) و نظریه گلدمن^۴ (۱۹۶۴؛ ۱۹۶۵) اشاره داشت.

هارمس در سال ۱۹۴۴ با انجام پژوهشی بر روی ۴۸۰۰ کودک آمریکایی که در سن ۸ تا ۱۸ سال بودند، دریافت که رشد مفهوم خداوند در کودکان را می‌توان در سه مرحله طبقه‌بندی کرد. مرحله اول مرحله اسطوره‌ای^۵ (۳ تا ۶ سال) نام دارد که در آن کودکان تفاوت کمی بین خداوند و اسطوره‌ها را در نظر می‌گیرند. مرحله دوم، مرحله واقع‌گرایانه^۶ (۶ تا ۱۱ سال) نام دارد؛ در این مرحله قابلیت‌های شناختی کودک افزایش پیدا می‌کند. آن‌ها خداوند را عینی‌تر در نظر می‌گیرند و از نمادهای مذهبی بیشتری استفاده می‌کنند. مرحله سوم، مرحله فردی‌نگری (نوجوانی) نام دارد. در این مرحله، نوجوان تنها به نمادهای مذهبی

1. the child's conception of the world
2. animism
3. Harms theory
4. Goldman
5. fairy tale stage
6. Realistic stage

تکیه نمی‌کند و رویکردی منحصر به فرد برای خود انتخاب می‌کند که از نوجوانی به نوجوان دیگر متفاوت است (هود، هیل و اسپیلکا^۱، ۲۰۰۹). در نظریه گلدمن، پنج مرحله به نام‌های تفکر پیش‌مذهبی^۲ (۷ تا ۸ سالگی)، تفکر مذهبی ناقص اول^۳ (۷ تا ۹ سالگی)، تفکر مذهبی ناقص دوم^۴ (۹ تا ۱۱ سالگی)، تفکر مذهبی شخصی اول^۵ (۱۱ تا ۱۳ سالگی) و تفکر مذهبی شخصی دوم^۶ (۱۳ سالگی به بعد) وجود دارد. در مرحله اول، ویژگی عمده، تک‌محور بودن تفکر خردسال است که این ویژگی در فهم داستان‌ها و معارف دینی نیز تسری می‌یابد و درک آنها را با نواقص و محدودیت‌های فراوانی مواجه می‌کند. در مرحله دوم کودکان تلاش می‌کنند از محدودیت‌های تفکر شهودی خارج شوند و به مراتبی از تفکر عملیات عینی برسند؛ اما هنوز ناموفق‌اند و دچار اشتباه‌هایی آشکار می‌شوند. آنان بهتر می‌توانند با پیوند واقعیت‌ها به یکدیگر، تجربیاتشان را دسته‌بندی کنند و تعمیم دهند که به مراتب کمتر خودمحور است. در این مرحله، کودکان مفاهیم مذهبی را که غالباً انتزاعی و کنایی هستند، به همان معنای تحت‌اللفظی و تجسم یافته معنا می‌کنند. برای مثال، اگر ترجمه عبارت «یدالله فوق ایدیهم» یا «اهدنا الصراط المستقیم» برای او بیان شود، تصورش از دست خدا و نیز راه مستقیم، همان معنای تحت‌اللفظی و عینی است. در مرحله سوم که تفکر مذهبی عینی نامیده می‌شود کوشش‌های کودکان برای درک و تفسیر مفاهیم مذهبی، به واسطه طبیعت عینی تفکرشان دچار مشکل می‌شود و برخلاف دوره پیش، منطق استقرایی و قیاسی موفقی بکار می‌رود، ولی به مسائل عینی، تجارب مشهود. اطلاعات محسوس محدود می‌شود. رشد تفکر عملیاتی، شتاب حرکت صعودی کودکان را از خیال‌پردازی به سطوح بالاتر تفکر بیشتر می‌کند و تفکر نظام‌دار در ارتباط دادن دو یا چند موضوع امکان‌پذیر می‌شود. به عنوان مثال، کودک در داستان موسی (ع) ممکن است معتقد باشد خدا با بازوهایش آب‌ها را کنار زد و به دلیل اینکه دست‌های خدا نامرئی هستند، آنها را نمی‌توان دید. وقتی که بنی‌اسرائیل گذشتند، او دست‌هایش را کنار کشید و آب‌ها روی هم ریختند. در مرحله چهارم، حرکت از تفکر عینی به سوی تفکر انتزاعی بیشتر می‌شود. در این مرحله، با رشد فعالیت‌های عقلی،

-
1. Hood, Hill & Spilka
 2. Pre-Religious Thought stage
 3. Sub Religious thought stage I
 4. Sub Religious thought stage II
 5. Personal Religious thought stage I
 6. Personal Religious thought stage II

استقرا و قیاس منطقی پیشرفته‌تری به کار برده می‌شود. که نشان از حرکت به سوی تفکر انتزاعی بیشتری را دارد. اما این حرکت همچنان توسط عناصر عینی مختل می‌شود و به نظر می‌رسد کودک هنوز توانایی کنار گذاردن این عناصر را ندارد. در مرحله ششم، تفکر به صورت فرضیه و قیاس بدون ممانعت عناصر عینی انجام و تفکر انتزاعی میسر می‌شود. نوجوان تلاش می‌کند فرضیه‌هایی را خارج از حوزه تجارب خود وضع کند و با استفاده از دلیل، آنها را قبول یا رد کند. به طور کلی می‌توان دوره‌های مذکور را با توجه به اشتراکاتی که دارند به دوره‌های سه‌گانه تفکر مذهبی شهودی (تا ۷-۸ سالگی)، تفکر مذهبی عینی (از ۷-۸ سالگی تا ۱۳-۱۴ سالگی) و تفکر مذهبی انتزاعی (۱۳-۱۴ سالگی به بعد) تقسیم کرد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که در نظریه گلدمن، وجود سه مرحله تفکر شهودی، عملیات عینی، و عملیات صوری نظریه پیازه در درک مفاهیم دینی نیز تایید شد؛ با این تفاوت که مرحله عملیات عینی در زمینه‌های مذهبی، مدت زمان بیشتری به طول می‌انجامد و تا حدود سن عقل (سیزده یا چهارده سالگی) ادامه می‌یابد. این مهم نشان می‌دهد که نباید مباحث و تعالیم دینی را با سایر مباحث علمی مقایسه کرد. گلدمن معتقد است چنانچه تجربه‌های مذهبی کودکان در خانه، مدرسه و محیط‌های مذهبی افزون شوند و شیوه‌های تعلیم و تربیت مناسبی به کار رود، می‌توان از این تأخیر کاست؛ و گرنه با بزرگسالی مواجه می‌شویم که هنوز در تفکر دینی خود درگیر محدودیت‌های کودکی خود است و درک ناقصی از مفاهیم دینی دارد (گلدمن، ۱۹۶۴).

در ایران، خادمی (۱۳۶۸)، باهنر (۱۳۷۸)، اسکندری (۱۳۷۹)، حسین چاری و نصیرزاده (۱۳۸۰)، و دادستان و همکاران (۱۳۸۶)، تحول مفاهیم دینی، از جمله مفهوم خدا را از منظر روان‌شناسی و در چارچوب مفاهیم پیازه‌ای بررسی کرده و به نتایج مشابه نتایج گلدمن دست یافته‌اند. مطالعات اخیر پژوهشی کشور در روان‌شناسی تحول دینی، تحقیقاتی است که متقی‌فر (۱۳۸۸)، نوذری (۱۳۸۸) و موسوی‌نسب (۱۳۹۰) انجام داده‌اند که همگی دال بر وجود مراحل رشد تفکر مذهبی در کودکان می‌باشد.

همان‌گونه که مشاهده می‌گردد پژوهش‌های موجود در عرصه‌ی شناخت خداوند در کودکان بیشتر به بررسی مراحل رشد تفکر مذهبی پرداخته‌اند. این در حالی است که پژوهشی در ارتباط با سبک‌های شناخت خداوند در کودکان به چشم نمی‌خورد. از آنجایی که آگاهی از سبک‌های شناخت خداوند در کودکان می‌تواند ما را در درک بهتر فضای

شناختی کودک یاری دهد و تحمل ما را در برخورد با نگرش های کودکان بیشتر سازد انجام پژوهش در این رابطه امری ضروریست. پرواضح است که والدین آگاه به مسائل ذهنی کودک خود نه تنها در برابر خام انگاری و برداشت های انسان گونه کودکان از خداوند دچار نگرانی و واکنش منفی نمی شوند، بلکه می کوشند با بهره گیری از این تصوّرات پلی برای رسیدن به اهداف آموزشی و تربیتی خود بسازند و کودک را در غنی سازی افکار خداشناسی اش یاری دهند (حاجی زاده، ۱۳۸۱). در پژوهش حاضر برای شناخت سبک های شناخت خداوند در کودکان از پژوهش کیفی استفاده شده است، زیرا که در مطالعه زندگی روحی کودکان معمولاً از روش های کمی مؤثرترند. دیوید الکايند^۱ ۱۹۹۴ و ربکائی^۲ ۲۰۰۴ معتقدند انجام پژوهشی شایسته با حضور کودکان مستلزم کردن به داستان های خاص آنها، اندیشه ها و حکایت های خنده دار آنها است. پر واضح است که کسب چنین اطلاعاتی با روش های ساختاری کمی، آن طور که باید و شاید میسر نیست و پژوهش های کیفی می تواند در این راستا بسیار الهام بخش باشد (الکايند، ۱۹۹۴؛ نی،^۳ ۲۰۰۴).

روش

پژوهش در زمینه معنویت کودکان تلاشی چند وجهی و به گونه ای باورنکردنی پیچیده است که نیازمند استفاده از چندین روش مختلف در کسب داده ها است. هر قدر منابع اطلاعاتی بزرگسال راجع به کودک بیشتر باشد، احتمال اینکه پیام های کودک را به درستی درک کند بیشتر خواهد بود (گاربارینو^۳ و همکاران، ۱۹۹۲). در پژوهش حاضر ما از رویکرد تلفیقی^۴ استفاده کرده ایم. این روش به کودکان اجازه می دهد تا فارغ از علائق و مهارت هایشان به گونه ای فعال درگیر روند تحقیق شوند (الیسون^۵، ۲۰۰۴).

جامعه هدف این پژوهش کلیه دانش آموزان دختر مقطع ابتدایی پایه سوم تا ششم بودند که در سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲ در دبستان های دولتی و غیردولتی تهران مشغول به تحصیل بودند. از جامعه هدف پژوهش، ۲۰ دانش آموز با روش نمونه گیری از نوع هدفمند^۶ (متناسب

-
1. Elkind
 2. Nye
 3. Garbarino
 4. Mosaic approach
 5. Alison
 6. purposeful sampling

با پژوهش کیفی) انتخاب شدند. در این نوع نمونه‌گیری که در پژوهش کیفی کاربرد دارد پژوهشگر در پی کسانی است که توانایی و تمایل به شرکت در امر پژوهش دارند و به شکلی روشن می‌توانند افکار خود را بیان کنند. معیار انتخاب این تعداد نمونه، رسیدن به غنای لازم و تکراری شدن و در اصطلاح اشباع اطلاعاتی^۱ بود.

برای ارزیابی داده‌های پژوهشی، از معیارهای روایی^۲ و اعتبار^۳ داده‌ها که مشابه روایی و پایایی در پژوهش‌های کمی است استفاده شد. روایی به معنی قابل پذیرش بودن داده‌ها و مستلزم جمع‌آوری داده‌های واقعی است و به‌منظور افزایش روایی داده‌ها از روش‌های زیر استفاده شده است:

بررسی و مشاهده مداوم، تخصیص زمان کافی، حسن ارتباط. ارتباط طولانی و مشاهده مستمر، تلفیق روش‌های گردآوری داده‌ها (مصاحبه، مشاهده، نوشتار)، تلفیق زمانی (بررسی در زمان‌های مداوم و امکان بازخورد به داده‌ها). بازنگری ناظران، استفاده از نظرهای تکمیلی همکاران، مرور دست‌نوشته‌ها از جانب مشارکت‌کنندگان

جستجوی شواهد مغایر و تحلیل موارد منفی.

اعتبار و عینیت ویژگی دیگر داده‌های پژوهشی است و اشاره به این دارد که دو پژوهشگر نتایج مشابهی از دست‌نوشته‌ها و گزارش‌ها گرفته باشند. درگیری و بررسی مداوم، حسن سلوک، ارتباط مناسب، دقیق بودن در تمام مراحل پژوهش و روشن بودن روش پژوهش، داده‌ها را عینیت می‌بخشد (صلصالی و همکاران، ۱۳۸۲) و در این پژوهش نیز این موارد در نظر گرفته شده است.

روش اجرای پژوهش: مطالعه پژوهشی حاضر در یک بازه زمانی ۷ ماهه صورت پذیرفت و از چهار روش برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شد. در روش اول کودکان برای پنج بحث متمرکز گروهی با پژوهشگر دیدار کردند. گروه‌های مباحث متشکل بود از یک تا چهار کودک از یک کلاس. در این گروه‌ها پژوهشگر با مطرح کردن پرسش‌های آزاد بحث را تسهیل می‌کند و به کودکان اجازه می‌داد تا سر فرصت به پرسش‌ها پاسخ دهند و با یکدیگر

-
1. Data saturation
 2. Validity
 3. reliability

گفتگو کنند. در روش دوّم، مصاحبه‌ها گفتگو محور بود. در این مرحله پژوهشگر پرسش‌هایی آزاد تهیه کرده بود. این پرسش‌ها به تجربیات کودکان در مکان‌های مذهبی مربوط می‌شد، و افراد و مکان‌هایی که به آن‌ها کمک می‌کرد تا احساس امنیت کنند یا احساس کنند به خدا نزدیک‌ترند را در نظر می‌گرفت. در طی این مرحله پژوهشگر در نظر داشت که پشت سر هم سوال نکند و به کودکان فرصت هدایت مصاحبه را می‌داد. از جمله پرسش‌هایی که پژوهشگر در طی این دو مرحله مطرح کرد می‌توان به این چهار سوال اشاره نمود ۱. چه مواقعی احساس می‌کنید به خدا نزدیک‌ترید؟ ۲. چه طوری تونستید خدا را بشناسید؟ ۳. چه کسانی در شناخت خدا به شما کمک کردند و می‌کنند؟ ۴. در چه مکان‌هایی بیشتر به یاد خدا هستید؟ در روش سوّم، پژوهشگر از کودکان خواست نقاشی افراد یا مکان‌هایی را بکشند که در مجاورت آنها تجربه یا احساس کردند که به خدا نزدیک‌اند. از آنجایی که کودکان اغلب واژگان کافی برای گفتن از تجربیات‌شان را ندارند، نقاشی می‌تواند بسیار مفید باشد، زیرا به نظر می‌رسد که نقاشی می‌تواند گویای اعماق وجود فرد باشد و اطلاعاتی از درون به دست می‌دهد که دسترسی به آنها به این سادگی میسر نبود. در حالت کلی می‌توان گفت که نقاشی کودک یک پیام است. چیزی است که او نمی‌تواند به لفظ درآورد و به ما انتقال دهد. بررسی و درک زبان نقاشی، اطلاعات ارزنده‌ایی را در اختیار والدین، مربیان، روانشناسان و همه کسانی می‌گذارد که خواهان درک و دریافت راز و رمز جهان کودک هستند. دیدگاه روان‌تحلیل‌گری براساس بررسی گستره معانی نمادهایی که در خواب‌بیده‌ها و اسطوره‌ها، افسانه‌ها و در زندگی بازیافت می‌شوند به غنای آن در قرن حاضر کمک کرده است. کودک همه مسائل خود را به واسطه نقاشی به تجربه درمی‌آورد و خود را می‌آزماید و من خویشتن را بنا می‌کند. خطوط ترسیمی، انعکاسی از دنیای هیجانی او هستند و نقاشی به تنهایی به منزله‌ی جهانی است که به موازات افزایش هشیاری و دگرگونی‌های کودک متحول می‌گردد (دادستان، ۱۳۹۱). در روش چهارم، پژوهشگر با حفظ امانت‌داری با تک‌تک والدین کودکان مصاحبه و گفتگو انجام داد. اگرچه والدین نمی‌توانند به طور کامل وارد تجربیات معنوی کودکان‌شان شوند، اما می‌توانند به عنوان شاهدی خبره در زندگی کودکان‌شان عمل کنند.

یافته‌ها

کودکان شرکت‌کننده در این پژوهش در دامنه سنی ۸ تا ۱۲ سال قرار داشتند و میانگین سنی آن‌ها ۱۰/۵ بود. از ۲۰ کودک شرکت‌کننده در پژوهش ۵ نفر در پایه سوم، ۵ نفر در پایه چهارم، ۵ نفر در پایه پنجم و ۵ نفر در پایه ششم قرار داشتند. برای تحلیل یافته‌ها، از روش تحلیل محتوایی^۱ استفاده شد. در این روش متن مصاحبه‌ها با کودک و والدینش در کنار نقاشی‌های او چندین بار مرور شدند تا به کوچکترین واحدهای تشکیل‌دهنده و معنی‌دار (تم یا درونمایه)^۲ شکسته شوند. سپس این کلمات با هدف یافتن مرکزیتی در بین آن‌ها مرور و بر همین اساس مقوله‌بندی شدند. حرکات قیاسی و استقرایی بین متون اولیه و مقولات نهایی چندین بار تکرار شدند تا در نهایت ثبات قابل قبول و احساس رضایت مشترک بین پژوهشگران درباره آنچه داده‌های گویند حاصل شد. در پژوهش حاضر، تحلیل محتوایی چهار عامل اساسی را در شناخت خداوند نشان داد:

(۱) رویکرد کلمه محور به معنویت: کودکانی که رویکرد کلمه‌محور به معنویت دارند برای دانش کلامی و شناخت‌نگر نسبت به خداوند ارزش قائلند. اگرچه کتاب‌ها و متون زیادی ممکن است کمک کنند که دانش این کودکان درباره خدا افزایش یابد، اما در این مورد، متون مقدس از اهمیت ویژه برخوردارند. این گونه متن‌ها مخزن اطلاعات دقیق و معتبری درباره خدا هستند و خدا را برای این کودکان آشکار می‌سازند. افرادی که روی این کودکان نفوذ معنوی دارند کسانی هستند که به آن‌ها کمک می‌کنند تا دانش‌شان را از خدا بیشتر و بیشتر کنند. آموزگاران، اعضای خانواده و روحانیون از جمله این افراد هستند. مکان‌های مهم جاهایی است که درباره خدا مطالبی یاد می‌گیرند، به ویژه کتابخانه‌های مساجد، که مخزن دانش خدا هستند. به عنوان مثال، کودک شماره هفت معتقد است از طریق قرآن خواندن، نماز خواندن، از طریق مطالعه کردن زندگی پیامبران و امامان والگو گرفتن از زندگی آنها و معجزاتی که پیامبران داشته‌اند، به وجود خداوند پی برده است.

(۲) رویکرد هیجان (احساس) محور به معنویت: در حالی که معنویت کلمه محور مبتنی بر اهمیت کلمات است، رویکرد هیجان محور به معنویت، احساسات را در مرکز زندگی معنوی شخص قرار می‌دهد. برای این کودکان، دعا جایگاهی اساسی در حیات معنوی آنها

1. Content Analysis
2. Theme

دارد. کودکان متعلق به این سبک ارزش زیادی برای خلاقیت، بیان حالت و هیجان قائل هستند و تمایل دارند خدا را در اینجا و اکنون ببینند، واقعیت حاضری که شخص می تواند با آن در ارتباط باشد. به عنوان مثال، کودک شماره شش معتقد است چون طبیعت، گیاهان، حیوانات، دریاها، کوه ها و ... به او احساس خوبی می دهند در این مکان ها بهتر می توان خدا را شناخت.

۳. رویکرد نماد محور به معنویت: در این روش کلمات یارای توصیف خدا و تجربیات معنوی را ندارند. هر کوششی برای توضیح کامل خدا فاقد ظرایف بسیار پرارزشی در مورد اوست بنابراین افراد این سبک، عارفانی هستند که معتقدند "خدا را بیشتر می توان حس کرد تا گفت و اغلب مرزهای معنویت را تا سرحد رها کردن تخیل گسترش می دهند. طبیعت نیز یکی از عناصر مهم این سبک معنوی است. به عنوان مثال کودک شماره دوازده معتقد است در هنگام بیماری ها، سختی ها، مشکلات و زمان امتحان به یاد خدا می افتم و از او کمک می خواهم.

۴. رویکرد عمل محور به معنویت: مانند سبک نماد محور، رویکرد عمل محور به معنویت تأیید می کند که خدا و زندگی معنوی را نمی توان به طور کامل برای دیگران توضیح داد. اما این سبک معنوی افراد را به چیزی بیش از نیایش جهان و می دارد - آنها فعالانه درصدد تغییر جهان هستند در سنت پیامبران و متکلمان رهایی بخش، هدف تحول در این سبک، جنبه های ستمگرانه و زیان آور اجتماع با تأکید بر عشق الهی است. به عنوان مثال، کودک شماره هفده معتقد است در هنگام روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و کمک کردن به فقرا و یتیمان و دستگیری از آنها و یا هنگامی که در درس ها به دوستان کمک می کنیم می توانیم خدا را بشناسیم.

بحث و نتیجه گیری

یکی از دغدغه های اصلی هر جامعه ایی بحث تعلیم و تربیت است. هر نظام تعلیم و تربیت بر باورها و نظریاتی استوار است و بر پایه این مبنای نظری، فعالیت ها و شیوه هایی را برای دستیابی به هدف های مورد نظر خود تعریف می کند. باورهای علمی، اخلاقی، فلسفی و دینی مبنای نظام تعلیم و تربیت را تشکیل می دهند و در خلال هر فرآیند تعلیم و تربیتی تلاش می شود این باورها

در افراد درونی شود. بنابراین یکی از ابعاد تربیتی که در برخی فرهنگ‌ها تاکید زیادی بر آن می‌شود تربیت دینی و مذهبی است (سجادی، ۱۳۷۸).

یکی از شرایط اساسی موفقیت در آموزش مفهوم خدا به کودکان و پرورش دینی آنها، آشنایی با فضای روانشناختی حاکم بر کودک است. پدران و مادرانی که قصد دارند کودک خود را به مفاهیم دینی و به ویژه با مفهوم خدا آشنا کنند و به نیازهای فکر آنها در این زمینه پاسخ دهند، لازم است با برداشت‌های کودکان از این مفاهیم آشنا شوند تا بتوانند با زبان شیوا و درخور فهم کودک، گفتگو کنند. همچنین لازم است پدران و مادران توجه داشته باشند که شناخت کودکان، بسیار محدود و منحصر به دوره سنی‌شان می‌باشد؛ آنان به تناسب سن و میزان تحول عقلی و شناختی خود، برداشت‌هایی از مفاهیم دارند. آشنایی با این محدودیت‌ها و کاستی‌های شناخت، سبب درک بهتر آنان و برخوردی بهتر در مواجهه با سخنانی است که از خردسالان و کودکان درباره مفاهیمی، مانند خداوند، فرشتگان و دیگر مفاهیم می‌شنویم. پرواضح است که بی توجهی به این نکته سبب می‌شود بسیاری از والدین از عهدل قانع ساختن کودک خود برنمایند و گاهی، به دلیل تکرار کردن کودک، برخوردهای نامناسبی داشته باشند که سبب دوری و ناخوشایندی کودک از خداشناسی می‌شود و می‌تواند آسیب‌های معنوی به دنبال داشته باشد (باهر، ۱۳۸۶).

هدف از اجرای پژوهش حاضر، شناسایی راه‌های شناخت خداوند در کودکان با استفاده از پژوهش کیفی بود که در این راستا چهار رویکرد بنام‌های رویکرد کلمه‌محور، رویکرد عمل‌محور، رویکرد احساس‌محور و رویکرد نمادمحور شناسایی شد. آنچنان که کارل یونگ^۱ (۱۹۳۴) خاطر نشان می‌سازد «کشف‌هایی که برای یک نفر اندازه است ممکن است پای دیگری را بزند؛ هیچ دستورالعملی برای زندگی وجود ندارد که برای تمام شرایط مناسب باشد». این موضوع برای کودکان حاضر در این پژوهش نیز صادق است. هر یک از آنها راه خود را برای شناخت و تجربه خداوند داشتند. اما با وجود این تنوع، چهار مسیر معنوی اساسی قابل تشخیص بود: راه عقل، راه حس، راه فطرت، و راه عمل. این یافته با پژوهش‌های بلوس^۲

1. Jung

2. Bellous

۲۰۰۶ ویر ۲۰۰۱ وودارسک^۲ ۲۰۰۷ بل و الویس^۳ ۲۰۰۵ و جنبه‌هایی از پژوهش‌های متقی‌فر (۱۳۸۸)، نوذری (۱۳۸۸) و موسوی‌نسب (۱۳۹۰) همخوان می‌باشد.

از جمله محدودیت‌های پژوهش حاضر کوچک بودن اندازه نمونه است. در این پژوهش، تنها ۲۰ کودک شرکت کردند. پر واضح است که این تعداد را نمی‌توان به عنوان نماینده کل کودکان در نظر گرفت. اگرچه تجربیات دانش‌آموزان این پژوهش پنجره‌ای را به کشف سبک‌های معنوی باز کرد؛ با این حال پژوهش‌های دیگری لازم است تا ویژگی‌ها و تفاوت‌های ظریف سبک‌ها با هم مشخص شود. پژوهش بر روی یک جنسیت و خاص بودن آن در یک دوره زمانی از دیگر محدودیت‌های پژوهش حاضر می‌باشد. محدودیت دیگر پژوهش حاضر ماهیت توصیفی این مطالعه است. ما با مشاهده سبک‌های معنوی کودکان، درصدد توصیف ویژگی‌های مهم هر سبک و نحوه بیان آن‌ها در زندگی کودکان برآمدیم. اما نتوانستیم به بررسی مسائل مرتبط با چگونگی تاثیر محیط و وضعیت اجتماعی بر سبک‌های معنوی کودکان پردازیم. آخرین محدودیت این تحقیق ماهیت کلی بودن آن است. این تحقیق هفت ماه به طول انجامید که برای اخذ اطلاعات راجع به سبک‌های معنوی در کودکان کافی است، اما نه آنقدر کافی که بتوان چگونگی تغییر و تحول آن‌ها را در ضمن جریان رشد، بلوغ و نهایتاً بزرگسالی کودکان بررسی و درک کرد. اگرچه هدف از پژوهش حاضر، درک ارتباط میان سن و سبک معنوی نبوده است. برای پاسخ به پرسش‌های مربوط به تحول سبک‌های معنوی در دوره زندگی نیازمند پژوهش‌های دیگر از نوع طولی هستیم. شاید مطالعه‌ای که شامل مصاحبه با کودکان در بازه‌های زمانی سه یا چهار ساله برای بیست سال اول زندگی آنان باشد بتواند تاثیر سن را بر سبک‌های معنوی روشن سازد و نشان دهد که چگونه سبک‌ها با رشد و نمو کودکان متحول می‌شوند.

با توجه به یافته‌های پژوهش حاضر پیشنهاد می‌شود انجمن‌ها و سازمان‌هایی که می‌خواهند معنویت کودکان تحت مراقبت‌شان را پرورش دهند می‌توانند کار خود را بهتر انجام دهند. اگر سبک‌های معنوی مختلفی را که کودکان برای شناخت و احساس کردن خدا استفاده می‌کنند مورد توجه قرار دهند. فضایی که تمام سبک‌های معنوی را لحاظ نکند، تنها کودکان را در معرض خطر منزوی شدن و احساس اشتباه کاری قرار می‌دهد، بلکه آن‌ها

-
1. Ware
 2. Wlodarczyk
 3. Bell & Elvis

(و بزرگسالان) را از درک این که شناخت خدا و احساس کردن وجود او از راه‌های بسیار متنوعی امکان‌پذیر است محروم می‌کند.

تقدیر و تشکر: بر خود لازم می‌دانیم از مدیران مدارس که با ما همکاری کردند و کلیه‌ی دانش‌آموزانی که با دقت و حوصله در امر پژوهش شرکت نمودند، تشکر و قدردانی نمائیم.

منابع

- اسکندری، حسین. (۱۳۷۹). *خدا به تصور کودکان*. تهران: انتشارات فرهنگی منادی تربیت.
- باهنر، ناصر. (۱۳۸۰). *آموزش مفاهیم دینی همگام با روانشناسی رشد*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- باهنر، ناصر. (۱۳۸۶). *آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد*. (چاپ نهم)، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- باهنر، ناصر. (۱۳۸۷). *رسانه‌ها و دین: از رسانه‌های سنتی اسلامی تا تلویزیون*. (چاپ دوم)، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما.
- پریرخ، پریرخ. (۱۳۹۱). *ارزشیابی شخصیت کودکان براساس آزمون‌های ترسیمی*. تهران: انتشارات رشد.
- خادمی، عزت. (۱۳۷۰). *درک کودکان دبستانی از مفاهیم دینی*. فصلنامه تعلیم و تربیت، ۲۷: ۹۳-۱۱۵.
- خوانساری، جمال‌الدین محمد. (۱۳۷۳). *شرح غررالحکم و دررالحکم*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دادستان، پریرخ. (۱۳۸۶). *۱۸ مقاله در روان‌شناسی*. تهران: سمت.
- دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۸۳). *تفسیر موضوعی نهج‌البلاغه*. قم: دفتر نشریات معارف.
- سجادی، سید مهدی. (۱۳۷۸). *چند مبحث اساسی در فلسفه تعلیم و تربیت*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- صلصالی، مهوش؛ پرویزی، سرور؛ ادیب حاج باقری، محسن. (۱۳۸۲). *روش‌های تحقیق کیفی*. تهران: انتشارات بشری.
- طلائیان، زهرا. (۱۳۸۹). *آموزش مفهوم خدا به کودک، مجله کودک، ۶۷: ۵۴-۵۲*.

مارنات، گری گراث. (۲۰۰۳). *راهنمای سنجش روانی*. ترجمه حسن پاشا شریفی و محمدرضا نیکخو. (۱۳۸۴). جلد اول و جلد دوم، تهران: نشر سخن.

متقی فر، غلامرضا. (۱۳۸۸). کاربرد نظریه مراحل توسعه ایمان جیمز فاولر در اسلام. مجموعه مقالات همایش تربیت دینی، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره).

منصور، محمود. و دادستان، پریخ. (۱۳۹۱). دیدگاه پیازه در گستره تحول روانی. تهران: انتشارات بعثت.

منصور، محمود و دادستان، پریخ. (۱۳۹۲). *روانشناسی ژنتیک*. تهران: انتشارات رشد.

موسوی نسب، سیدمحمدرضا؛ عسکری، علی و شاملی، عباسعلی. (۱۳۹۰). مراحل تحول محتوا و انگیزه‌های دعا در کودکان و نوجوانان. *فصلنامه روان‌شناسی و دین*، ۴(۲): ۲۶-۵.

نوذری، محمود. (۱۳۸۸). توصیف و ارزیابی رویکرد شناختی رشد دینی. *اسلام و پژوهش‌های تربیتی*، ۲: ۱۶۸-۱۳۹.

نوذری محمود. (۱۳۸۹). تبیین ویژگی‌های برنامه درسی تربیت دینی کودکان پیش دبستانی، از طریق مقایسه دیدگاه‌های گروهی از متخصصان و مربیان پیش دبستانی با برنامه موجود. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

یاب، ایریس. (۲۰۰۲). *کلیدهای آموختن به کودکان درباره خدا*. مترجم مسعود حاجی زاده (۱۳۸۱)، تهران: انتشارات صابرین.

- Bellous, J. (2006). Five classroom activities for sustaining a spiritual environment. *International Journal of Children's Spirituality*, 11(1), 99-111.
- Boyatzis, C. J. (2005). "Religious and spiritual development in childhood" In: Palutzain R. F. & Park. C. L. *Handbook of Psychology of Religion spirituality*. New York: the Guilford Press.
- Brice, C. (2008). *The lamb's book of life*. Indiana: AuthorHouse publication.
- Bright, B. (2007). *Discover God Bible*. United States of America: Group publishing.
- Clark, A. (2004). *The Mosaic Approach and Research with Young Children*. London: Sage Publication.
- Elkind, D. (1994). *A Sympathetic Understanding of the Child: Birth to Sixteen*. Boston: Allyn and Bacon publication.
- Fowler, J. W. (1981). *Stages of faith: The psychology of human development and the quest for meaning*. New York: Hayper Collins.

- Garbarino, J., Stott, F. M. (1992). *What Children Can Tell Us: Eliciting, Interpreting, and Evaluating Critical Information from Children*. San Francisco: Jossey-Bass publication.
- Goldman, R. (1964). *Religious Thinking from Childhood to Adolescence*. London: Rutledge & Regan Poul Publication.
- Goldman, R. (1965). *Rediness for religion*. London: Rutledge & Regan Poul Publication.
- Harms, E. (1944). The development of religious experiences in children. *American journal of society*, 50, 112-122.
- Hood, R.W., Hill, J.P., Spilka, B. (2009). *Psychology of Religion. An Empirical Approach*, USA: Guilford Press
- Jung, C.G. (1934). *Modern Man in Search of a Soul*. New York: Harcourt, Brace and Company Publication.
- Nye, R. (2004). *Christian Perspectives on Children's Spirituality: Social Science Contributions?*, in *Children's Spirituality: Christian Perspectives. Research, and Applications*, Eugene: Cascade Publication.
- Piaget, J. (1929). *The Child's Conception of the World*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Piaget, J. (1930). *The Child's Conception of Physical Causality*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Rob.B., Elvis, V. (2005). *Repainting the Christian Faith*. Grand Rapids: Zondervan publication
- Trent, J.T., Osborne, R., Bruner, K.D. (2003). *Teaching Kids about God: An Age-by-Age Plan for Parents of Children from Birth to Age Twelve*. united states of america: Tyndale House Publishers
- Ware, C. (2000). *Discover your spiritual type: A guide to individual and congregational growth*. Bethsada, MD: Alban Institute.
- Włodarczyk, N. (2007). The effect of music therapy on the spirituality of persons in an in-patient hospice unit as measured by self-report. *Journal of Music Therapy*, 44(2), 113-122.